

موضوع : «روح، اصولِ خویش را کرده نکول»

مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۰

*نکول : فراموش کردن

آیا روحِ ما اصولِ ذاتیِ خودش را فراموش کرده است؟
اصل یکم: رعایت ادب نسبت به زندگی

۱. یک وجه ادب، ادا کردن امانتِ عشق است. خداوند در سوره احزاب آیه ۷۲ می فرماید:
«ما امانت خود را بر آسمان ها، زمین و کوهها عرضه داشتیم، ولی از برداشتن آن سر باز زدند. در حالیکه انسان، این بار امانت را بر دوش کشید که انسان هم در اداء امانت بسی ستمکار و نادان است».
منظور از امانتِ عشق، تبدیل هوشیاری است. یعنی انسان آمده تا هوشیارانه با زندگی یکی شود و اگر این امانت را ادا نکند در ذهن می ماند و به منظور آمدنش به این جهان نمی رسد. ستمکاری و نادانی انسان بدین دلیل است که او از طریق همانیدگی ها می بیند و به عهد الست وفا نمی کند.

خواه در صد سال، خواهی یک زمان

این امانت واگذار و وا رهان

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

۲. معنای دیگر ادب، شکرگزاری است. ذاتِ انسان به عنوان امتدادِ خدا، شکر را می شناسد و شکر در ذاتِ عدم است. انسانی که به سکون و عدم زنده هست، شکرِ واقعی را در بودن یافته نه در شدن. در مقابل، اگر در مرکزِ انسان همانیدگی باشد، تنها به جهت زیاد شدن نعمت های بیرونی شکر می کند و گاهی اوقات حتی قادر به دیدن همین نعمات هم نیست و دائماً در یک حسّ نقص و کمبود بسر میبرد.
در این رابطه به داستانِ قوم موسی اشاره شده که رزق و روزیِ الهی بی هیچ رنج و زحمتی از آسمان بر آنها فرو می بارید اما این قوم به ناسپاسی افتادند و به موسی گفتند این نعمت ها کافی نیست.

مایده از آسمان در می رسید

بی صداع و بی فروخت و بی خرید

در میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند: کو سیر و عدس؟

مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۸۰ و ۸۱

قدر هر چیز را که ندانیم از ما گرفته میشود. اگر این رزق، مادی باشد به سبب ناسپاسی عمرش کوتاه می شود. اگر هم رزق معنوی باشد یعنی ناسپاسی نسبت به بودن و اتصال به مبدا هستی در این لحظه، موجب میشود تا دوباره به زندان ذهن بیوفتیم. پس رعایت قانون جبران چه مادی و چه معنوی یکی از ابعاد رعایت ادب نسبت به زندگیست.

منقطع شد نان و خوان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داسمان

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۸۲

مورد سوم: کسیکه به هوشیاری حضور و اصل خودش زنده شده است و با نیروی ایزدی به رقص درمیاد، به هیچ چیز در جهان نمیچسبد و هم هویت نمیشود. این انسان ادب و علم و عملش را این لحظه از زندگی می گیرد در حالیکه من ذهنی به یکسری اصول و آداب هم هویت شده چسبیده است و رعایت آنها را ادب می داند.

شتران مست شدستند بین رقص جمل

ز اشتر مست که جوید ادب و علم و عمل

علم ما داده ی او و ره ما جاده ی او

گرمی ما دم گرمش نه ز خورشید حَمَل

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

۴. وجه دیگر ادب، از خدا، غیر خدا را نخواستن و به غیر خدا پناه نبردن است. مولانا در این رابطه به داستان حضرت یوسف اشاره می کند. زمانی که یکی از زندانیان در حال آزاد شدن از زندان بود، از او کمک خواست تا نزد پادشاه مصر از یوسف یاد کند و از طرف زندگی پیغام آمد که ما در هیچ حالی تو را تنها نگذاشتیم پس چه شد که از یک زندانی کمک خواستی.

کی دهد زندانی در اقتناص

مرد زندانی دیگر را خلاص

مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۳

و یوسف به سببِ این کمک خواستن از غیر، تنبیه می شود و چند سال بیشتر در زندان می ماند. یعنی ما هم که برای رهایی از ذهن، به چیزهای پوسیده تکیه میزنیم و از اتفاق این لحظه زندگی می خواهیم، تنبیه می شویم و اقامتمان در ذهن به طول می انجامد.

پس ادبِ کردش بدین جرم اوستاد
که مساز از چوبِ پوسیده عماد
مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۳

نکته پایانی: طبیعت و سایر موجودات در حالت وحدتِ ناهشیارانه با خداوند هستند، یعنی در همه حال مطیع فرمان زندگی می باشند.

از ادب پر نور گشته است این فلک
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۱

اما انسان قدرتِ انتخاب دارد، در این لحظه می تواند انتخاب کند که در ذهن باشد یا در فضای یکتایی. و از آنجا که متناسب با انتخاب انسان قلم خداوند کار می کند، وضعیت بیرونی نشاندهنده‌ی انتخابِ اوست. اگر وضعیتِ بیرونی جمع خراب است این بدین معناست که انسان ها در این لحظه مقاومت و قضاوت دارند و جلوی بادِ کن فکان را گرفته اند یعنی به صورت جمعی ادب را رعایت نکرده ایم.

بلکه معنی آن بود جف القلم
نیست یکسان پیش من عدل و ستم

فرق بنهادم میان خیر و شر
فرق بنهادم ز بد هم از بتر

ذره‌ای گر در تو افزونی ادب
باشد از یارت، بداند فضل رب

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۳۸ تا ۳۱۴۰

بنابراین، دنیا همانند یک مجلسی هست که ما در آن مهمانِ زندگی هستیم. مولانا می فرماید مجالس امانت هستند (شنیدستی مجالس بالامانه ... غزل ۲۳۴۶) پس امانتِ مجلس را باید رعایت کنیم یعنی سعی در حفظِ مرکزِ عدم داشته باشیم و رفتار و گفتارِ ما هم جهت با نظمِ زندگی باشد.

از خدا جوییم توفیقِ ادب
بی ادب محروم گشت از لطفِ رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد
مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۷۸ و ۷۹

با سپاس فراوان  
سمانه از تهران